



بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب پنج رساله نوشته حضرت آیت الله شجاعی

رساله اول : عقل های کاذب

فصل اول: نسبت بین روح و دل و مشاعر

فصل دوم: نسبت بین دل و مشاعر

فصل سوم: ظهور خصوصیات دل در مشاعر

فصل چهارم: خصوصیات بد و مرض ها و آفت های دل و ظهور آنها در عقل و آثار آن

فصل پنجم: خصوصیات بد، یا مرض ها و آفت ها از نظر قرآن

رساله دوم : چند واقعیت غیرقابل انکار

رساله سوم : دل و ماجرای آن

رساله چهارم: صدق توحیدی و عبودی

فصل اول: صدق چیست؟

فصل دوم: صدق توحیدی و عبودی

فصل سوم: در پیشگاه خدا روی صدق توحیدی و عبودی حساب می شود

رساله پنجم : نکته هایی در تشابه کلام و رؤیا

گزیده ایی از کتاب پنج رساله:

.....

از جمله موضوعاتی که می بایست به صورت جدی و مداوم مورد تحقیق و بررسی و مورد تعمق و تفکر و نتیجه گیری قرار می گرفت، و متأسفانه چنین نبوده و نیست، موضوع دل انسان و مشاعر اوست. البته در فلسفه و عرفان، مخصوصاً فلسفه و عرفان اسلامی و از جانب فلاسفه و عرفای اسلامی در این باب تحقیقات و بررسی ها، و تعمق ها و تفکرها و نتیجه گیریهای نسبتاً مفصل و مبسوطی که مفید و راه گشا هم بوده، با بهره گیری از عقل و استدلال، و ذوق و وجدان، و بالاتر از همه، با استفاده از براهین و انوار قرآنی، و هدایت ها و اشارتهایی که در روایات و دعاها و از حضرات معصومین صلوات الله علیهم سلامه علیهم اجمعین وارد شده به عمل آمده است، و برای آشنایان خوب به این مباحث فلاسفه و عرفای اسلامی پوشیده نیست.

لکن از یک سو، بهره مند شدن از آنها فقط برای معدودی از افراد اختصاص داشته و دارد، و اکثر افراد از آنها بی بهره و بی خبرند، و از سوی دیگر، ابعاد زیادی در این باب در بوتة اجمال و ابهام مانده و توضیح داده نشده و یا مورد غفلت قرار گرفته و اصولاً مجهول مانده است که توجه به این ابعاد و توضیح اجمال ها و ابهام ها، و بیان آنچه مورد غفلت قرار گرفته است، لازم می باشد.

آن اندازه که ابزار بدنی دل و مشاعر مورد توجه قرار گرفته و تحقیق ها و بررسی ها، و تعمق ها و تفکرها و نتیجه گیریها در خصوص آنها به عمل آمده و در حد خود برای انسانها مفید هم بوده است، خود دل و مشاعر مورد توجه قرار نگرفته است، در صورتی که می بایست بسیار بسیار بیشتر از ابزار بدنی دل و مشاعر، در خصوص خود دل و مشاعر حساب می شد، زیرا اصل انسان و حقیقت او، و به تعبیری، موجودیت واقعی و شخصیت حقیقی او، و آنچه به عنوان « انسان » در نظام هستی مطرح است، دل انسان و مشاعر اوست، نه ابزار بدنی آنها.

.....

احکام تکوینی

در همه خلقت و در همه ابعاد و اجزاء آن احکامی که احکام تکوینی است در جریان است. در خصوص دل انسان و مشاعر او نیز چنین است.

به طوری که برای ابزار بدنی دل و مشاعر انسان احکامی در تکوین هست، برای خود دل و مشاعر هم احکامی در تکوین وجود دارد.

به اقتضای همین احکام تکوینی هر چه در دل انسان و مشاعر او پیش آید، اثر مطلوب یا نامطلوب خود

را در پی خواهد داشت، و به لحاظ اینکه مشاعر جلوه های دل هستند، اگر در دل چیزی پیش آید، اثر آن چه اثر مطلوب باشد و چه اثر نامطلوب باشد، در خود دل خلاصه نشده و به مشاعر هم سرایت خواهد کرد و با شدت و ضعف و در درجات مختلف در آنها هم به ظهور خواهد رسید، کما اینکه در مشاعر نیز اگر چیزی پیش آید، اثر مطلوب یا نامطلوب آن علاوه بر خود آنها، در دل هم با شدت و ضعف ظاهر خواهد شد و به دل هم سرایت خواهد کرد. همه اینها به اقتضای احکام تکوینی و به حکم تکوین است. از همین رهگذر، برای هر کدام از ابزار بدنی دل و مشاعر به تناسب خود سلامت خاص و مرض مخصوص هست و برای حال سلامت آن احکامی در تکوین و نیز برای حال مرض آن احکام دیگری در تکوین معین شده است. برای خود دل و مشاعر هم برای هر کدام به تناسب خود، سلامت خاص و مرض مخصوص وجود دارد و برای حال سلامت آن احکامی در تکوین و برای حال مرض آن احکام دیگری در تکوین مقرر گردیده است، آنهم بسیار وسیع تر، پیچیده تر، اسرارآمیزتر، و عمیق تر از آنچه برای ابزار بدنی آنها هست. (دقت شود)

.....

کسی که خود را نمی شناسد و از حقایق آن بی خبر است، و حال سلامت و حال مرض خود و احکام تکوینی مربوط به دو حال را نمی داند، آنجا که گرفتار مرض است، متوجه مرض خود و احکام تکوینی تخلف ناپذیر آن نخواهد شد، و بدون اینکه خود بداند از راه درست دور گشته و به راه انحرافی خواهد افتاد و چون خود نمی داند، راه خود را درست هم خواهد پنداشت، زیرا:

وقتی دل انسان و مشاعر او دارای مرض است، مرضی که مخصوص دل و مشاعر است، از درک صحیح باز خواهد ماند و چنانکه باید، حقیقت ها را درک نخواهد کرد، زیرا «درک» به عنوان یک عمل، از اعمال دل و مشاعر است، و با بودن مرض در آنها هرگز این عمل، یعنی «درک» به نحو صحیح تحقق نخواهد یافت و درک، درک ناصحیح و ناسالم خواهد بود، و اگر خواستی بگو، درک مریض خواهد بود و صاحب درک مریض چنانکه باید به حقیقت ها چنانکه هست نمی رسد و گرفتار فهم ناقص حقیقت ها و آمیختن آنها به باطل ها، یا انکار آنها و روی آوردن به پندارها و افکار و عقاید بی اساس شده و به انحراف ها می افتد، آنهم درهر بابی به نحوی، و آنهم بدون اینکه خود متوجه باشد، و درحالی که خود را صائب می داند. و این، حکم تکوین و مقتضای احکام تکوینی تعیین شده در خلقت است. (دقت شود)

به طوری که ابزار بدنی دل و مشاعر در صورت پیدایش مرض در آنها نمی توانند عمل خود را چنانکه باید انجام دهند، دل و مشاعر هم چنین است. (باز دقت شود)

ادامه دارد...